«شهید مصطفی چمران» الگویی تمام‌عیار از قهرمانان دیروز برای نسل امروز

ابرمردی که علی‌وار زندگی کرد

احمد محمدتبریزی

وقتی از چمران می‌گوییم از چه حرف می‌زنیم؟ گستردگی ابعاد شخصیتی مصطفی چمران به حدی است که برای پرداختن به هر وجه از شخصیت او، باید ساعت‌ها مطالعه و پژوهش کرد. فیزیکدان، عکاس، نقاش، عارف، چریک و یک مبارز تمام‌عیار تنها بخش‌های کوچکی برای معرفی این مرد بزرگ است. هر چند زندگی در اما تیک او که دامنه‌اش از امریکا به لبنان و کردستان می‌رسد به سینما، تئاتر و کتاب رسیده ولی هر هنر توانسته گوشه‌ای از حق مطلب را ادا کند و باز هم صدها حرف نگفته در مورد «چریک تنها» باقی مانده است. مصطفی چمران همانقدر که بخش‌های کشف شده و روشن دارد به همان اندازه هم بخش‌هایی از وجودش نیاز به کنکاش دارد. ۳۱ خرداد امسال ۳۶ سال از شهادت چمران می‌گذرد و هر سال نوشتن و گفتن از او تازگی‌های خودش را دارد. چمران به گواه تاریخ نه یک شخص، بلکه یک مکتب است. مکتبی که در آن همه چیز با عیار اسلام سنجیده می‌شود، خدا بالاترین جایگاه را دارد، علم و عشق موتور محرکش است و مبارزه و دفاع بستری برای شناخت حق و خودسازی.

از تفسیر قرآن تا کلاس فلسفه

شاید پیچیدگی‌های شرایط سیاسی دوران نوجوانی و جوانی مصطفی چمران از او در سنین بالاتر شخصیتی متمایز ساخت. نوجوان ۱۵ ساله‌ای که کلاس تفسیر قرآن را در مدرسه هدایت نزد روحانی بزرگی چون آیت‌الله طالقانی بیاموزد و بعدها در کلاس‌های فلسفه و منطق استاد شهید مرتضی مطهری بنشیند، باید با کوله‌باری پربار در انتظار آینده بنشیند. به خصوص اگر روزهای پرالتهاب دهه ۲۰ و ۳۰ خورشیدی را که منجر به ملی‌شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد شد درک کرده باشی و سال‌های جوانی‌ات به قیام ۱۵ خرداد برسد، درکت از شرایط و فضای سیاسی کشور به بالاترین حد خواهد رسید.

چمران در چنین دوره‌ای رشد کرد و از هر لحاظ بزرگ شد. در تمام سال‌های دانشگاه شاگرد اول بود و زمانی که در سال ۱۳۳۷ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به امریکا اعزام شد، یکی از بنام‌ترین استادان در رشته الکترونیک و فیزیک پلاسما شد. او اولین کسی بود که در رشته فیزیک پلاسما توانست دکترایش را در دانشگاه برکلی کالیفرنیا دریافت کند. دکتر چمران خودش را تنها در درس محدود نکرد. پس از قیام ۱۵ خرداد به همراه جمعی از دوستان مؤمن و همفکرش برای گذراندن سخت‌ترین دوره‌های چریکی و پارتیزانی راهی مصر شد. بینش بالای او در درک شرایط روز، نکته‌ای مهم را در ذهنش جاری می‌کند. چریک فعال که مخالف ملی‌گرایی محض و به دور از اسلام است به جمال عبدالناصر رهبر وقت مصر معترض می‌شود که جریان ناسیونالیسم عربی که گاهی رگه‌هایی از افراطی‌گری در آن دیده می‌شود، باعث جدایی و تفرقه میان مسلمانان می‌شود و عبدالناصر به خیال اینکه این جریان هیچ‌گاه طعم شکست و تفرقه را نخواهد دید، حرف چمران را رد می‌کند. هر چند که گذر زمان رهبر مصر را متوجه اشتباهش می‌کند و او شاهد شکست جریان عربی است.

آشنایی با امام موسی صدر

آشنایی با امام موسی صدر دریچه‌ای تازه پیش چشمان چمران می‌گشاید. مبارز خستگی‌ناپذیر در وصیتنامه‌اش در سال ۱۳۵۵ برای امام موسی‌صدر چنین می‌نویسد: «ای محبوب من، دنیایی جدید به من گشودی که خدای بزرگ مرا بهتر و بیشتر آزمایش کند. تو به من مجال دادی تا پروانه شوم، تا بسوزم، تا نور برسانم، تا عشق بورزم، تا قدرت‌های بی‌نظیر انسانی خود را به ظهور برسانم، از شرق به غرب و از شمال تا جنوب لبنان را زیر پابگذارم و ارزش‌های الهی را به همگان عرضه کنم، تا راهی جدید و قوی و الهی بنمایانم، تا مظهر باشم، تا عشق شوم، تا نور گردم، از وجود خود جدا شوم و در اجتماع حل گردم، تا دیگر خود را نبینم و خود را نخواهم، جز محبوب کسی را نبینم، جز عشق و فداکاری طریقی نگزینم، تا با مرگ آشنا و دوست گردم و از تمام قید و بندهای مادی آزاد شوم...»

شهید چمران درباره وضعیت شیعیان لبنان در آن سال‌ها می‌گوید: «...به غیر از اینکه شیعیان اوضاع اقتصادی خوبی نداشتند، فرهنگ شیعه هم در حال نابودی بود تا حتی که آنان وحشت می‌کردند که بگویند شیعه هستند و تقیه می‌کردند و می‌ترسیدند.» او به کمک امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان، حرکت محرومان و سپس جناح نظامی آن، سازمان «امل» را بر اساس اصول و مبانی اسلامی پی‌ریزی می‌نماید.

ازدواج با غاده

چریک انقلابی در لبنان با غاده آشنا می‌شود. دختری از خانواده‌ای متمول و مرفه که ۲۰ سال از چمران کوچک‌تر بود. آن زمان چمران به همراه دوستانش مؤسسه‌ای برای نگهداری از بچه‌های یتیم تأسیس کرده و پدر صدها بچه شیعه بود. غاده با اینکه در رفاه کامل زندگی کرده بود ولی نمی‌خواست مثل میلیون‌ها آدم دیگر زندگی کند. دنبال کسی با روح بزرگ می‌گشت کسی که از دنیا و متعلقاتش آزاد باشد و مصطفی درست همین آدم بود. امام موسی صدر به غاده گفته بود شما با مرد بزرگی ازدواج کرده‌اید، خدا بزرگ‌ترین چیز در عالم را به شما داده. خودش هم همیشه فکر می‌کرد بزرگ‌ترین سعادت برای یک انسان این است که با یک روح بزرگ در زندگی‌اش برخورد کند، اما انگار رسم خلقت این است که بزرگ‌ترین سعادت‌ها بزرگ‌ترین رنج‌ها هم در خودشان داشته باشند.

غاده با فرهنگ اروپایی بزرگ شده بود. حجاب درستی نداشت اما دوست داشت جور دیگری باشد، دوست داشت چیز دیگری ببیند. غاده تعریف می‌کند: «در یکی از سفرهایی که به روستاها می‌رفت همراهش بودم. داخل ماشین هدیه‌ای به من داد، اولین هدیه‌اش به من بود و هنوز ازدواج نکرده بودیم. خیلی خوشحال شدم و همانجا باز کردم دیدم روسری است، یک روسری قرمز با گل‌های درشت. من جا خوردم، اما او لبخند زد و با شیرینی گفت: بچه‌ها دوست دارند شما را با روسری ببینند. از آن وقت روسری گذاشتم و مانده.»

زندگی با مصطفی، غاده را با دنیای دیگری آشنا می‌کند. دنیایی پر از درد، سختی و رنج توأمان با عشق. این همه اتفاقات که افتاده، عین رحمت خدا برای آنهاست که قلبشان متوجه خدا بشود. بعضی از دردها کثیف است ولی دردهایی که برای خداست، خیلی زیباست.

برای غاده این عجیب بود مصطفی که در وسط بمباران خم به ابرویش نمی‌آورد، در مقابل این زیبایی که از خدا می‌دید اشکش سرازیر می‌شد. در وسط مرگ متوجه قدرت خدا و زیبایی غروب بود و اصلاً او از مرگ ترسی نداشت. در نوشته‌هایش هست که: «من به ملکه مرگ حمله می‌کنم تا او را در آغوش بگیرم و او از من فرار می‌کند. بالاترین لذت، لذت مرگ و قربانی شدن برای خدا است.» هیچ وقت نشد با محافظ جایی برود. می‌گفتم: «خب حالا که محافظ نمی‌برید، من می‌آیم و محافظ شما می‌شوم. کلاشنیکف را آماده می‌گذارم، اگر کسی خواست به تو حمله کند تیراندازی می‌کنم.» می‌گفت: «نه! محافظ من خداست. نه من، نه شما، نه هزار محافظ اگر تقدیر خدا تعلق بگیرد بر چیزی نمی‌توانید آن را تغییر دهید.» در لبنان همینگونه بود و وقتی به ایران و اهواز و کردستان هم رفت همینطور ماند.

هشت روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران مصطفی چمران به‌همراه ۹۲ نفر لبنانی به ایران آمد و به زیارت حضرت امام(ره) رفت. امام(ره) به دکتر چمران فرمودند: «در ایران بمان». او همچون سربازی مطیع روی حرف فرمانده‌اش ماند تا در روزهای جنگ و سختی به کمک کشور بیاید.

اولین دست‌نگاشته او را که بعد از ورود به ایران نوشته است، بسیار زیباست. او به مادر بزرگوارمان این گونه خطاب می‌کند: «چندین سال پیش که من از ایران رفتم تو در گوش من گفتی: «هیچ‌چیز از تو نمی‌خواهم جز اینکه خدا را فراموش نکنی» و به تو قول می‌دهم که در این مدت طولانی خدا را حتی برای لحظه‌ای فراموش نکردم.»

رفیقی صمیمی و مهربان

رهبر انقلاب ویژگی‌های رفتاری شهید چمران را چنین برمی‌شمارد: «یک آدم صمیمی بود، یعنی آدم دروغگو و متظاهری نبود. دکتر چمران را من در مجموع یک فرد ممتاز دیدم. و این امتیاز به خاطر ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری زیبایی بود که در شخصیت او وجود داشت و داشتن همه اینها با هم یک چهره خاصی از چمران ساخته بود که بعضی از اینها را از قبیل تواضع و صمیمیت و مهربانی و غیره اشاره کردم و به اضافه اینها مردی هنرمند و نقاش بود، عکاس ماهری بود که در محیط کار با زیر دستانش یک حالت مهربانی داشت و با دوستانش یک حالت صمیمانه داشت و با کسانی که به آنها ارادت می‌ورزید یک حالت احترام‌آمیز خیلی زیادی داشت و لذا اهل پرخاشگری با این و آن نبود و از مهم‌ترین خصوصیاتش این بود که اهل تظاهر به معنای خود مطرح کردن در جامعه هم نبود. کم مصاحبه می‌کرد و کم خودش را مطرح می‌کرد. به رغم روحیه نظامی‌گری اهل مطالعه و دانشمند بود. مرد شجاعی بود که اصلاً از دشمن و نیروهای دشمن نمی‌ترسید.»

در ستاد جنگ‌های نامنظم رفاقت زیادی با نیروهایش داشت. جاذبه حضور در این ستاد افراد زیادی از قشرهای مختلف را جذب کرده بود. همه عاشقانه در ستاد جمع شده بودند و پروانه‌وار دور فرمانده‌شان می‌گشتند. منش و روش دکتر چمران چنان جذابیتی برای نیروها داشت که در اولین برخورد شیفته شخصیت او می‌شدند. مردی وارسته، متواضع و خاکی که همه جا سعی می‌کرد خودش کمتر از دیگران داشته باشد.

نیروهای شهید چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم تأکید می‌کنند که فرمانده‌شان همیشه جلوتر از بقیه حرکت می‌کرد و دیگران پشت سرش می‌آمدند. شهید چمران در اوج درگیری‌های جنگ و حتی در زمان استراحت که نیروهای خودی عقب می‌آمدند، برای آنها به ویژه بچه‌های دانشگاه، آزمایشگاه علمی راه‌اندازی کرده بود که مثلاً چطور مین‌ها را بتوان خنثی کرد یا چگونه موشک ساخت و حتی در یک سال اول زیر دریایی برای شناسایی دشمن ساخته شد.

دوست داشتن خدا

در سحرگاه سی و یکم خردادماه ۶۰، پس از شهادت ایرج رستمی، چمران رو به رزمندگان می‌گوید: «خدا رستمی را دوست داشت و برد و اگر ما را هم دوست داشته باشد، می‌برد». لحظاتی بعد ترکش خمپاره دشمن به پشت سر دکتر چمران اصابت کرد و ترکش‌های دیگر صورت و سینه دو یارش را که در کنارش ایستاده بودند، شکافت و فریاد و شیون رزمندگان و دوستان و برادران باوفایش به آسمان برخاست. پیکر خونین فرمانده را سوار آمبولانس کردند تا او آخرین جملاتش را که «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» بود زمزمه کرد.

شهید چمران، ابرمردی با خصایص خدایی بود که علی‌وار زیست. الگویش حضرت علی(ع) و هدفش کمک به شیعیان بود. شهید مصطفی چمران قبل از شهادت، در مناجات‌هایش گفته بود: «خدایا از تو می‌خواهم که طبع ما را آنقدر بلند کنی که در برابر هیچ چیز جز خدا تسلیم نشویم. دنیا ما را نفریبد، خودخواهی ما را کور نکند. سیاهی گناه و فساد و تهمت و دروغ و غیبت، قلب‌های ما را تیره و تار ننماید. خدایا! به ما آنقدر ظرفیت ده که در برابر پیروزی‌ها سرمست و مغرور نشویم. خدایا به من آنقدر توان ده که کوچکی و بیچارگی خویش را فراموش نکنم و در برابر عظمت تو خود را نبینم.» خصوصیات اخلاقی شهید چمران به گونه‌ای بود که صفات متضادی را در خود جمع کرده بود. او دارای روحیه‌ای لطیف، طبع شاعرانه و دانشمندی بزرگ و عارفی برجسته بود که او را به الگویی بی‌مانند و مثال برای همه دوران‌ها تبدیل کرد.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۱۹

گفت‌وگو

برگ‌هایی از خاطرات شهید ستار صبری در گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید

نوه‌ام ۸ ماه پس از شهادت پدرش به دنیا آمد

■ فریده موسوی

وقتی شهید ستار صبری می‌خواست ازدواج کند، شرم داشت نکند همسایه‌هایی که شهید داده‌اند صدای شادی خانواده‌اش را بشنوند. به همین خاطر حتی اجازه نداد به عروسش چادر سفید بپوشانند و به زیارت امام رضا(ع) به عنوان مراسم عروسی بسنده کرد. ستار با اصالتی زنجانی متولد تهران بود و بزرگ شده جنوب شهر. یکی از جوان‌هایی که جنگ با دشمن متجاوز دغدغه‌اش شده بود و قبل و بعد از ازدواج و حتی بعد از تولد فرزندش به جبهه رفت و عاقبت نیز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۷ به شهادت رسید. پیکر او در حالی به تهران منتقل می‌شد که حتی همسرش نیز خبر نداشت فرزند دومشان را باردار است و به این ترتیب پسر ستار هشت ماه و چند روز پس از شهادت او به دنیا آمد. متن زیر خاطرات خدیجه یاری‌زاده مادر شهید است که در گفت‌وگو با ما بیان کرده است.

■ فرمانده پایگاه

ستار متولد سال ۴۲ بود. از همان کودکی قدرت مدیریت خوبی داشت و بعد از انقلاب که بسیج تشکیل شد، به جهت سابقه حضورش در بسیج و همین طور قدرت فرماندهی‌اش، مسئولیت پایگاه بسیج محله را بر عهده گرفت. با شروع جنگ به جبهه رفت و در آنجا هم مسئولیت‌های متعددی داشت. ستار درسش را تا دیپلم خوانده بود و بعد به خاطر حضور در جبهه نتوانست ادامه بدهد. هرچقدر گفتم درست را ادامه بده، گفت الان وظیفه ما دفاع از کشور است. همه فکر و ذکرش جبهه بود. البته من با رفتنش به جبهه مخالفتی نداشتم. منتها می‌گفتم درست را هم در کنارش بخوان. پدرش مخالف بود که با اصرار زیاد او هم راضی شد. چند وقتی که از رفت و آمد ستار به جبهه گذشت، تصمیم گرفتیم برایش زن بگیریم.

تنها دو روز بعد از شنیدن خبر شهادت ستار عروسم گفت: فکر می‌کنم باردار هستم. خودش هم مطمئن نبود. وقتی دکتر رفت فهمید که باردار است. این بار بچه‌شان پسر بود. زمانی نوه‌ام به دنیا آمد که هشت ماه از شهادت پدرش می‌گذشت

غافل از اینکه هیچ چیزی نمی‌توانست مانع حضور ستار در جبهه شود.

■ عروسی خوبان

عروس ما از طریق یکی از اقوام معرفی شده بود. ما آذری زبان بودیم و آنها فارس. با این وجود عروسم تمامی شروط پسرم را قبول کرد. ستار برای مراسم ازدواجشان شروط زیادی گذاشته بود. اول اینکه جشنی برگزار نکنند و به جایش مشهد بروند. حتی در فرودگاه هم نگذاشت چادر سفید به عروسم بپوشانیم. خیلی غیرتی بود. بعد از اینکه از سفر برگشتند، مادر شوهرم می‌خواست به یمن آمدن عروس و داماد دست بزند که ستار گفت: نمی‌خواهم صدای کف زدنتان را همسایه‌ها بشنوند. ما در این کوچه کلی شهید داده‌ایم. وقتی خواستیم برایشان گوسفند قربانی کنیم، ستار سریع عروسش را داخل آورد تا در کوچه کسی متوجه نشود جشنی خانوادگی برگزار کرده‌ایم.

■ دخترش آمد اما...

فرزند اول ستار یک دختر زیبا بود. من فکر می‌کردم بعد از تولد دخترش، دیگر به جبهه نرود. اما باز قصد رفتن کرد و حتی وصیت‌نامه‌اش را نوشت و به مسجد محله‌مان داد. به او گفتم تو دیگر زن و بچه داری، باید بمانی و مراقب آنها باشی. قبول نکرد و باز راهی شد. بار آخر که می‌رفت، دخترش در آغوش من بود. آن موقع یک و نیم سال داشت. خیلی هم شیرین شده بود. ولی نمی‌دانم پسرم چه در جبهه دیده بود که از دختر خردسالش گذشت.

■ شهادت در کردستان

بهار سال ۶۷ که عملیات بیت‌المقدس ۶ انجام شد، پسرم در کردستان بود. در مراحلی از این عملیات به همراه دوستانش برای شناسایی رفته بودند که یک خمپاره کنارشان می‌خورد و خمپاره‌هایش به سر و چشم ستار اصابت می‌کند. همرزمانش می‌گفتند که او بر اثر خونریزی شدید به شهادت رسید. پیکرش را سه روز بعد برای ما آوردند. وقتی خبر شهادتش را شنیدیم، خدا را شکر کردم. گفتم خدایا راضی هستم به رضای تو. عروسم اما خیلی گریه می‌کرد. آخر با یک کودک خردسال و در اوج جوانی، همسرش به شهادت رسیده بود. مادر خانم ستار زن محکمی بود. به دخترش گفت این راهی بود که خودت انتخاب کردی و حالا باید محکم با آن برخورد کنی.

■ فرزند تو راهی

تنها دو روز بعد از شنیدن خبر شهادت ستار عروسم گفت: فکر می‌کنم باردار هستم. خودش هم مطمئن نبود. وقتی دکتر رفت فهمید که باردار است. این بار بچه‌شان پسر بود. زمانی نوه‌ام به دنیا آمد که هشت ماه از شهادت پدرش می‌گذشت. من خیلی دوست داشتم اسم پسرم را روی نوه‌ام بگذارم. اما عروسم اسم علیرضا را دوست داشت و اسمش را علیرضا گذاشت.

■ کمک به یک نابینا

ستار خصوصیات اخلاقی بارزی داشت. بخشنده بی‌نظیری بود. از حقوق ۲ هزار تومانی‌اش یک هزار تومان را به نابینایی کمک می‌کرد که زن و بچه داشت. وقتی شهید شد آن بنده خدا به خانه ما آمد و تازه فهمیدیم که ستار به او کمک می‌کرده است. پسرم در وصیتنامه‌اش نوشته بود: حجاب کوبنده‌تر از خون من است. (خطاب به همسرش) دخترمان را خوب تربیت کن. من همیشه و همه جا با تو خواهم بود. به یادت و منتظرت خواهم ماند. مادر و پدر گرامی‌ام دوری از شما برایم خیلی سخت است... من را در کنار شهید رسولی دفن کنید.

از راست به چپ

■ ۱- عمارت بسیار بلند- دشمنی ■ ۲- آشکار و واضح- ملایم و لطیف- تسمه رکاب ■ ۳- مغرور- زمین شوی دسته دار- فقیر- رها و آزاد ■ ۴- بدل از وضو- تپه و پشته- ورزش مخصوص نابینایان ■ ۵- با محرم اسرار بگویید- درخت مسواک- نابودکننده ایمان- بنده و شما ■ ۶- الفبای موسیقی- آشوب و بلوا- توجه کامل ■ ۷- منحنی درجه دو- ظرف نفت- سراینده گرشاسب نامه ■ ۸- پیچ و تاب- مادر باران- شیرینی کرمانشاه- خیس ■ ۹- عضو شامه- شهر بادگیرها- بی نام تو کی کنم باز ■ ۱۰- کشتی رزمنده- قهرمان مبارزه با آپارتاید- کارگاه بافندگی ■ ۱۱- صدای دریدن پارچه- تلمبه موتوری- پچ پچ- ضربه فوتبالی ■ ۱۲- کمربند زمین- ضمیر اشاره- قطعه موسیقی که برای سه نوازنده ساخته شده است ■ ۱۳- مادر وطن- ظاهر و هویدا- شصت ویکمین سوره قرآن- اراده ■ ۱۴- خراب ودوراندختنی- جرقه آتش- وقت گذرانی ■ ۱۵- کربلای سابق- تیم فوتبالی در آلمان

از بالا به پایین

■ ۱- جهان پهنا- درختچه آپارتمانی ■ ۲- نان از شب مانده- گل به سر جالیزی- رنگ آسمان ■ ۳- حرف همراهی عرب- ترش و شیرین- از هفت سین ها- پایتخت اردن ■ ۴- هر یک از بخش های یک برنامه تلویزیون- شاه بی شین- بنابراین- شامه نواز ■ ۵- لوله تنفسی- بیهوشی- شبیه و مانند ■ ۶- اتاقک زیر کشتی- نوعی غسل- حجاب در رشته های رزمی- کمانگیر معروف ■ ۷- بیست و دومین شاه ایران از خاندان اشکانی- جنگ- پایتخت غنا ■ ۸- زمان زودگذر- جایزه ورزشی- درجه ای لحیم ■ ۹- سم- خوش لباس- دزدگر ■ ۱۰- نویسنده کتاب- زردپی- ضمیر داخل انگلیسی زبان- هر یک از گروه های عزاداری- از برپاکردنی ها- خسته ندارد ■ ۱۴- نهنگ- تقدیرشده- ابزار ذوب ■ ۱۵- دورآگاهی فرهنگستان- کلیدی خودکار که ولتاژ دینام خودرو را تنظیم می کند

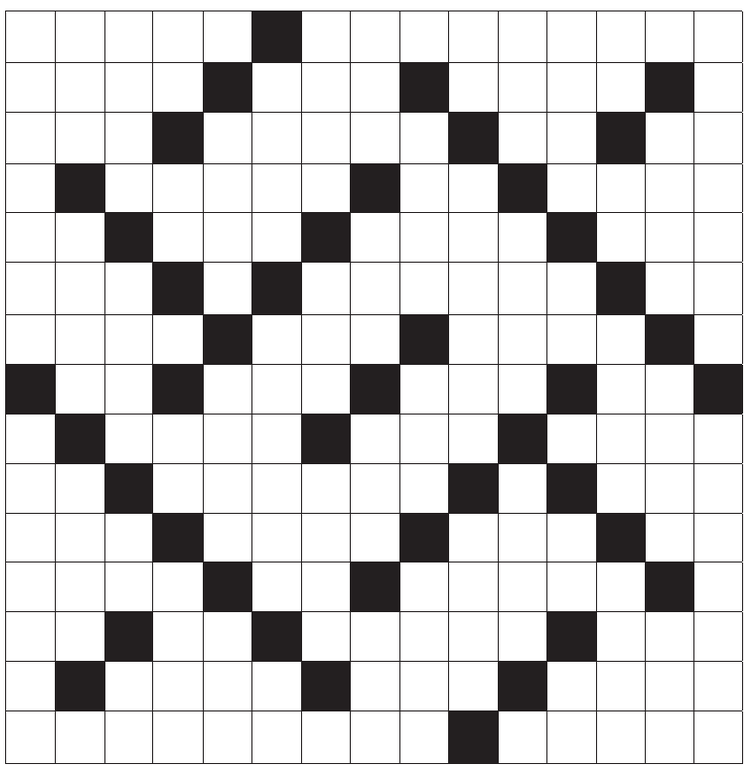

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴	۷			۹	۸		
					۱			
		۳				۶		
	۷		۳	۲				۴
۸	۲							
				۴	۵			۲
	۹		۲				۶	
۵			۹				۱	
۴	۸						۳	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۱۱۸

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	د	ر	و	غ	ب	س	ت	ن	ب	ه	خ	د	ا	■	چ
۲	ه	■	ن	ا	س	■	ل	ا	ه	و	ر	ه	■	ز	ه
۳	ل	د	■	ر	ی	ل	■	م	ش	ا	م	■	ا	ر	ا
۴	ا	ه	ر	■	ج	و	ز	■	ت	ر	■	م	ح	ش	ر
۵	و	ا	چ	ب	■	ت	ا	س	ی	■	م	ت	م	ک	ن
۶	ی	■	م	ا	ه	■	د	ا	■	س	ا	ی	ر	■	ع
۷	ه	ر	■	ن	م	ل	■	ل	ا	ت	ی	ن	■	و	ل
۸	■	ا	پ	■	ک	ا	د	م	ی	و	م	■	ک	ف	■
۹	ک	ه	■	ه	ا	م	و	ن	■	ن	ل	م	■	ا	گ
۱۰	ا	■	و	ی	ر	ا	■	د	س	■	ک	ر	س	■	ل
۱۱	ر	ک	ا	ب	ی	■	ت	ی	ر	ک	■	ا	ن	س	ا
۱۲	و	ح	ش	ت	■	چ	م	■	ب	ر	گ	■	ت	ن	ب
۱۳	ا	ا	ر	■	ی	م	ا	خ	■	چ	ر	س	■	ک	ت
۱۴	ن	ل	■	س	ر	چ	ش	م	ه	■	ا	پ	ه	■	و
۱۵	ک	■	س	ر	پ	ه	ا	س	م	ا	ن	س	و	د	ن